

درآمدی به متافیزیک معاصر؛
مایکل لاکس؛ ترجمه صالح افروغ
و یاسر پوراسماعیل؛ تهران: حکمت،
۱۳۹۵.

انتشاری نه چندان خوش خوان از کتابی «خوش خوان»

مهدی امیریان

دانشجوی دکتری فلسفه ذهن؛ پژوهشکده علوم شناختی

درباره کتاب

کتاب «درآمدی به متافیزیک معاصر» نوشته «مایکل لاکس» Michael J. Loux و ترجمه «صالح افروغ و یاسر پوراسماعیل» از جمله کتاب‌هایی است که انتشارات «حکمت» در قالب رقعی و با ۵۱۰ صفحه به عنوان چاپ اول در سال جاری (۱۳۹۵)، ذیل «فلسفه انضمامی» منتشر کرده است. این کتاب ترجمه‌ای است از ویرایش سوم (۲۰۰۶) که البته انتشارات راتلج (Routledge)، نشردهنده اصلی کتاب وعده انتشار ویرایش چهارم این کتاب را در سال ۲۰۱۷ داده و قرار است با دو فصل افزودنی با عناوین «جزء و کل» و «عدم تعین یا ابهام متافیزیکی» منتشر شود. گفتنی است «لاکس» ویرایش جدید را با همکاری «تامس کریسپ» (Thomas M. Crisp) تألیف کرده است.

تذکره و نکته

در همین ابتدا شایسته است به دو نکته اشاره شود. اولاً چون کتاب مذکور به فلسفه تحلیلی تعلق دارد، نویسنده به متافیزیکی که مدنظر فلاسفه معاصر قاره‌ای است نمی‌پردازد. ثانیاً با وجود اینکه انتظار می‌رود کتاب مناسب کسانی باشد که مایل اند برای نخستین بار با این حوزه از فلسفه آشنا شوند. اما شاید کسانی که هیچ آشنایی با متافیزیک حتی از نوع فلسفه اسلامی ندارند، مواجهه با این اثر کمی دشوار آید، بنابراین مراجعه به کتاب‌هایی که به نحو ساده‌تر مسائل این حوزه از فلسفه تحلیلی را توضیح داده‌اند، منطقی‌تر به نظر می‌رسد. با این حال از آن‌رو که این کتاب نخستین اثری است که در حوزه متافیزیک تحلیلی به زبان فارسی ترجمه شده، چنانچه خواننده با زبان انگلیسی آشنایی ندارد و قادر نیست به نوشته‌های ساده‌تری که مسائل این حوزه را پوشش داده‌اند مراجعه کند، شایسته است مطالب هر بخش را چندین بار با دقت مطالعه نماید.

درباره مترجمان

هرچند از صالح افروغ تا پیش از این کتاب، صرفاً ترجمه چند مقاله که بیشتر مروری است به ثبت رسیده، اما یاسر پوراسماعیل که اتفاقاً از دوستان دانشورم نیز می‌باشد، افزون بر تألیف و ترجمه مقالات متعدد در فلسفه تحلیلی، به ویژه فلسفه ذهن، دارای شماری ترجمه است که کتاب‌های «فلسفه ادراک حسی» و

کلیدواژه:

فلسفه تحلیلی، متافیزیک تحلیلی، کتاب درآمدی به متافیزیک معاصر، مایکل لاکس، صالح افروغ، یاسر پوراسماعیل، فلسفه انضمامی، نقد کتاب.

افروغ پیش از یاسرپوراسماعیل قید شده، اما پس از آن در سه جای مختلف این ترتیب عوض می‌شود. هرچند ممکن است این اشکال چندان مهم به نظر نرسد، اما از زیبایی اثر می‌کاهد.

۲. کتاب فاقد واژه‌نامه است. زینبده آن است که کتابی که ترجمه می‌شود دارای چنین نمایه‌ای باشد، چه رسد به این کتاب که مترجمان اصطلاحات آن را برای نخستین بار به زبان فارسی برمی‌گردانند. جالب است که این نقص دست‌کم در کتاب «فلسفه آگاهی» تکرار شده است.

۳. حروف چینی: متأسفانه در موارد متعددی با مشکل ضبط نادرست واژگان مواجهیم. برای نمونه به موارد زیر توجه کنید که کلمه نادرست به جای واژه درست به کار رفته است:

ص ۱۴: «یکدیگر» به جای «یکدیگر»

ص ۲۲: «موسم» به جای «موسوم»

ص ۲۶: «متافیزیکی» به جای «متافیزیکی»

ص ۵۹: «جمله» به جای «جمله»

ص ۷۵ (پاورقی): «Analyze» به جای «Analyze»

ص ۷۸: «پیوند دهند» به جای «پیوند دهند»

ص ۱۶۲: «متعلق» به فتح لام» به جای «متعلق: به کسر لام»

ص ۱۶۴: «صفات» به جای «صفتی»

ص ۱۶۶: «همراه به جزئی‌های انضمامی» به جای «همراه با جزئی‌های انضمامی»

ص ۱۶۹ (پاورقی): «این به بدان معنا» به جای «این بدان معنا»

ص ۱۷۰: «دفاعا» به جای «دفاع»

ص ۱۷۳: «صدق‌اش» به جای «صدقش»

ص ۱۷۶: «هم حضور و هم مکان» به جای «هم حضور یا هم مکان»

ص ۱۹۸ (پاورقی): «نویسندگان» به جای «نویسندگان»

ص ۲۰۹: «متشکل از امور» به جای «متشکل از امور»

ص ۲۲۴: «اظهاری: با فاصله بین حروف «ر» و «ی» به جای «اظهاری»

ص ۲۷۹: «فراهم می‌کنند» به جای «فراهم می‌کند»

ص ۳۹۸: «انضمامی» به جای «انضمامی»

۴. علامت‌گذاری: با نگاهی گذرا به کتاب متوجه می‌شویم که علامت‌گذاری‌های کتاب بدون اشکال نیست. ما در اینجا تنها به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

- صفحه ۶۱: پس از کلمه مشترک‌اند علامت (؟) قید شده است، در حالی که جمله خبری است، نه پرسشی.

«فلسفه آگاهی» از همین انتشارات (حکمت) از آن جمله‌اند. گفتنی است اثر در دست بررسی، نخستین کتابی است که این مترجم آن را به صورت مشترک به فارسی برگردانده است.

اهمیت ترجمه کتاب

ترجمه این کتاب از دو نظر حائز اهمیت است. نخست آنکه فلسفه تحلیلی را از اتهام بی‌توجهی به متافیزیک مبرا می‌سازد. کم نیستند کسانی در داخل ایران که به دلیل آشنایی ناکافی با فلسفه تحلیلی، بر این گمان‌اند که این جریان فلسفی همچنان تحت تأثیر آب‌پاش بوده و به متافیزیک روی خوش نشان نمی‌دهد، اما این پنداری بیش نیست و دست‌کم می‌توان گفت که از اواسط سده گذشته اقبال به این شاخه از فلسفه شدت گرفته به طوری که امروز شاهد حجم وسیعی از نوشته‌های مربوط به آن هستیم. افزودن پنج بخش مجزا به این کتاب در ویرایش‌های دوم تا چهارم در فاصله سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۱۷ خود گویای صحت این مدعا است. دوم آنکه با بخش عمده‌ای از مسائل فلسفه اسلامی قرابت دارد. قطعاً مسائلی همچون جوهر، ویژگی، ماهیت زمان و امتداد اشیا در آن، ضرورت و امکان، علیت و... از جمله مسائلی هستند که برای خواننده آشنا با فلسفه اسلامی غریب نیست، بنابراین امکان برقراری ارتباط با این شاخه از فلسفه تحلیلی توسط دانش‌پژوهان و فلاسفه اسلامی امری دشوار نخواهد بود؛ مضاف بر اینکه اگر قرار باشد پیوندی بین فلسفه تحلیلی و اسلامی برقرار شود و گفتگویی بین این دو صورت پذیرد، شاید پرداختن به متافیزیک یکی از آسان‌ترین راه‌ها است.

نقد و بررسی

پرداختن به نقد و بررسی یک اثر نشانه ارزش آن است. بی‌شک اگر کتاب بی‌اهمیت باشد، نقد آن هم دلیل موجهی ندارد. به علاوه قصد ناقدان و البته نویسنده این سطور اولاً پیراسته‌کردن یک اثر مهم از مشکلاتی است که حتی الامکان می‌توان از آنها در چاپ‌های بعدی دوری جست. ثانیاً توجه دست‌اندرکاران حوزه نشر اعزم مؤلف، مترجم، ناشر، ویراستار و... به اهمیت والای تولید محصول باکیفیت و ارج نهادن به خواننده است.

این کتاب را از دو بعد ترجمه و تولید می‌توان ارزیابی نمود که البته مقصودم از تولید در اینجا اموری نظیر علامت‌گذاری، حروف چینی، صفحه‌آرایی، ویراستاری و... بوده که پس از ترجمه برعهده ناشر است و با انجام آنها کتاب تولید می‌شود. ابتدا به بررسی تولید که البته نسبت به ترجمه کوتاه‌تر است می‌پردازم و سپس ترجمه را ارزیابی می‌کنم.

تولید

۱. با نگاهی به جلد کتاب و صفحات اولیه، با یک ناهمخوانی در ذکر اسامی مترجمان مواجه می‌شویم. هرچند روی جلد کتاب نام صالح

- صفحه ۶۴: علامت گیومه («») قبل از کلمه «حکمت» نابجا به‌کار رفته است.

- صفحه ۱۷۵: در سه جا پس از واژه «اما» ویرگول نیامده، اما در یک جا ذکر شده است.

- ص ۱۷۶: بند دوم خط دوم پس از عبارت «این دو پاسخ جدید» لازم است ویرگول ذکر شود.

- ص ۲۰۵: پس از عبارت «به‌واسطه نمونه دار کردن نوع مربوطه» باید ویرگول گذاشته شود.

۵. ویراستاری: شوربختانه باید گفت که یکی از ضعف‌های عمده این کتاب فقدان ویراستاری ادبی است. بدین معنی که خواننده کاملاً متوجه می‌شود که نه با یک متن فارسی سره، بلکه ترجمه‌ای کمابیش تحت‌اللفظی روبرو است. روشن است که ترجمه مهارتی است که علاوه بر تسلط به زبان مبدأ، نیازمند دانشی نسبتاً معقول در زبان مقصد است و صرف تکلم به این زبان کفایت نمی‌کند. بنابراین این وظیفه بردوش ویراستار است که تلاش کند حتی الامکان متنی را روانه بازار کند که فارغ از دانش افزایی، دست‌کم به زبان و ادبیات فارسی آسیب نزند. این مشکل در برخی صفحات چنان آشکار است که از زیبایی متن کاسته و گاهی خواننده فارسی‌زبان را با مشکل مواجه می‌کند. کاملاً آشکار است که کتاب بدون ویراستاری منتشر شده است، اما معلوم نیست که چرا ناشر در انجام این کار قصور ورزیده و تلاش نکرده پیش از انتشار کتاب آن را به فردی حتی غیرحرفه‌ای بسپارد. به هر حال فارغ از چرایی انگیزه‌های ناشر در غفلت مذکور، توجه خواننده را به برخی از آنها جلب می‌کنیم.

- صفحات ۱۳ و ۱۴

در پنج خط پیوسته، سه بار از عبارت «اختلاف داشته‌اند» استفاده شده است:

«متافیزیک‌دان‌ها درباره ساختار مقولی واقعیت اختلاف داشته‌اند. آنها درباره مقولاتی که متافیزیک‌دان باید به رسمیت بشناسد اختلاف نظر داشته‌اند... درباره خصوصیات... اختلاف داشته‌اند».

- صفحه ۶۴

در سه خط متوالی سه بار عبارت «به نظر می‌رسد» به‌کار رفته است: «ما شهودا درمی‌یابیم که به نظر می‌رسد واژه‌های سازنده... با یکدیگر مرتبط هستند: به نظر می‌رسد واژه منفرد انتزاعی ابزاری است برای نشان کردن یک ویژگی یا نوع معین و به نظر می‌رسد...»

- عبارت «تطابق صفتی» ترجمه «attribute agreement» بوده و در صفحات زیادی از کتاب تکرار شده است. به نظر می‌رسد می‌توان به جای آن از «تطابق وصفی» استفاده کرد که به ذهن خواننده مأنوس‌تر است.

- صفحه ۵۴

به جای عبارت «همه آنها به نوع رنگ تعلق دارند و در رابطه‌هایی مانند روشن‌تر بودن و تیره‌تر بودن وارد می‌شوند» بهتر است عبارت «همه آنها به نوع رنگ تعلق دارند و دارای نسبت‌هایی نظیر روشن‌تر و تیره‌تر بودن می‌شوند» جایگزین شود.

- صفحه ۵۴

به جای عبارت «... خودشان می‌توانند از جهت مصداق بخش بودن به کلی‌های دیگر با هم تطابق داشته باشند» می‌توان از عبارت «این امکان وجود دارد که خودشان در مصداق بخشی به دیگر کلیات با هم تطابق داشته باشند» استفاده کرد.

- صفحه ۵۵

عبارت «به این ترتیب، این بینش آغازین که جزئی‌های متعارف از آن رو تطابق وصفی دارند که مشترکاً یک کلی را مصداق می‌بخشند، به یک تصویر کاملاً پیچیده می‌انجامد» و نسبت به جمله کتاب «به این ترتیب این بینش اولیه که جزئی‌های متعارف به واسطه اینکه مشترکاً کلی‌ای را مصداق می‌بخشند تطابق در صفات دارند، به تصویری با پیچیدگی قابل ملاحظه‌ای منتهی می‌شود» رساتر است.

- عبارت «جملات موضوع-محمولی» به وفور در کتاب یافت می‌شود (مثلاً نگاه کنید به صفحه ۶۰). می‌توان به جای آن از عبارت ساده «جملات حملی یا حملیه» استفاده کرد.

- صفحه ۶۰

واژه «دایرگی» غریب است. معلوم نیست چرا از معادل ساده «گردی» استفاده نشده است؟ یا در همین صفحه جمله «این سکه مدور است» به کار رفته که پسندیده بود جمله «این سکه گرد است» جایگزین شود.

- صفحه ۶۴

«کلی‌ای که مرجع واژه محمولی است دقیقاً همان کلی‌ای است که باید به واسطه مرجع واژه موضوعی مصداق یابد، اگر بناست آن مرجع چیزی باشد که آن مورد از تطابق صفتی مشخص شده توسط واژه محمولی را نمونه دار کند».

این قطعه مصداق یکی از جملاتی است که به شیوه تحت‌اللفظی ترجمه و بدون ویراستاری چاپ شده است، حال خواننده چیزی از آن می‌فهمد یا نه الله اعلم. اکنون به متن اصلی بنگرید:

The universal that is the referent of a predicate term is precisely the universal that must be exemplified by the referent of a subject term if that referent is to be something that instances the case of attribute agreement marked by that predicate term.

جمله بیانگر آن است که اگر معتقدیم این مدلول موضوع است که

تطابق وصفی را نمونه‌دار می‌کند، کلی معمولی توسط مدلول موضوع مصداق می‌یابد. مثلاً در جمله «سقراط شجاع است» کلی شجاعت که محمول حاکی از آن است توسط سقراط مصداق می‌یابد. در این صورت جمله زیر را می‌توان پیشنهاد داد:

«اگر مدلول موضوع مصداق بخش آن تطابق وصفی است که محمول از آن حکایت می‌کند، کلی ای که مرجع محمول است دقیقاً همانی است که باید توسط مرجع موضوع مصداق یابد».

- صفحه ۶۴

مترجمان «واژه‌های منفرد انتزاعی» را معادل «abstract singular terms» دانسته‌اند. بهتر بود به جای «منفرد» از «مفرد» سود می‌جستند. اساساً کلمه به مفرد و مرکب تقسیم می‌شود، نه منفرد و مرکب. همچنین واژه‌هایی چون «انسانیت»، «حکمت»، «شجاعت» و... در تقسیم‌بندی اسامی به ذات و معنا، اسم معنا قلمداد می‌شوند. بنابراین می‌توانیم از معادل «معنا» استفاده کنیم تا «انتزاعی». بدین ترتیب معنای عبارت فوق چنین می‌شود: «اسم معنای مفرد».

- معمولاً هنگامی که برای نخستین بار با اصطلاح جدیدی روبرو می‌شویم، لازم است در همان صفحه معادل اصلی آن ذکر شود، اما تخطی از این قاعده در قسمت‌هایی از کتاب نمایان است. مثلاً عبارت «وجود بما هم موجود» ابتدا در صفحه ۲۴ پانویس می‌شود، در حالی که نخستین بار در صفحه ۱۳ و سپس در صفحه ۲۱ ذکری از آن به میان می‌آید و بهتر بود در همان صفحه پانویس شود. شاید ادعا کنند که چون صفحه ۱۳ مربوط به «پیشگفتار» است و ص ۲۱ مربوط به بخش «نگاه کلی»، لازم بود در متن اصلی این کار صورت می‌گرفت. فارغ از درستی یا نادرستی این سخن، هر چند می‌توان توجیه را درباره صفحه ۱۳ پذیرفت، اما درباره صفحه ۲۱ چنین توجیهی نادرست است؛ زیرا در فصل‌های دیگری از کتاب ارجاع در بخش «نگاه کلی» صورت گرفته است. برای نمونه بنگرید به ابتدای فصل‌های ۲ و ۳. به طور کلی گاهی ارجاع اصطلاحات از همان ابتدا در بخش نگاه کلی انجام شده و گاهی در بخش‌های اصلی.

- «دلالت ضمنی» در صفحه ۶۳ پانویس شده است، در حالی که پیش از این در صفحه ۶۱ این اصطلاح بدون پانویس به کار رفته است.

- در برخی جاها پانویس صورت نگرفته است. برای مثال در صفحه ۵۳ باید معادل واژه «انواع» در عبارت «...انواع مصداق بخش آنها هستند» پانویس شود.

- صفحه ۶۸

- اصطلاحات «صدق کردن بر» و «برآورده شدن به واسطه» قبلاً در صفحه ۶۱ پانویس شده بود. هر چند در این پانویس جدید اشکال دیگری رخ داده و آن عبارت است از حذف حرف «g» در «being».

- صفحه ۷۵

- پانویس شماره ۱ از مترجمان است، اما به این مسئله اشاره نشده است.

ترجمه

پیش از بررسی ترجمه باید یادآور شویم که در مقایسه با برخی از متون مقدماتی، نثر لاکس در بخش‌هایی دارای پیچیدگی است. این نقیصه گاه به تبیین ناکافی و البته ابهام‌گونه لاکس از مسئله بازمی‌گردد، (برای نمونه رجوع کنید به فصل ۷: ماهیت زمان) به طوری که فرد برای فهم موضوع، نیازمند مراجعه به متن یا متون مقدماتی دیگر است و گاه مربوط به فقدان سلاست و روانی کتاب. به این نکات دشواری فهم موضوعی فلسفی به ویژه متافیزیک را بیفزایید تا به دشواری ترجمه اذعان کنیم. از این رو نباید پنداشت که به صرف مقدماتی بودن کتاب، برگردان آن به زبان فارسی کاری آسان و ساده بوده است، بنابراین از این

کتاب «درآمدی به متافیزیک معاصر» نوشته «مایکل لاکس» Michael J. Loux و ترجمه «صالح افروغ و یاسر پوراسماعیل» از جمله کتاب‌هایی است که انتشارات «حکمت» در قالب رقعی و با ۵۱۰ صفحه به‌عنوان چاپ اول در سال جاری (۱۳۹۵)، ذیل «فلسفه انضمامی» منتشر کرده است.

منظر باید تلاش مترجمان را قدر نهاد.

با این همه اثر مصون از نقد نیست. به‌ویژه وقتی مشاهده می‌کنیم که ترجمه از همان صفحات آغازین دچار مشکلات عدیده‌ای است که گاه به انتقال معنای مؤلف ضربه زده است. مشکلات گاه چنان آشکار است که خواننده نیاز ندارد برای تشخیص درستی یا نادرستی ترجمه، دست به مقابله با متن اصلی بزند. از این گذشته ترجمه در بخش‌های عمده‌ای از کتاب روان نیست. البته همان‌طور که قبلاً بیان شد، بخشی از این ضعف مربوط به ویراستار است، اما قطعاً مترجم یا مترجمان نقشی پررنگ در آماده‌شدن متنی با معیارهای زبان فارسی دارند؛ به‌گونه‌ای که به عقیده نگارنده کار اصلی ویراستاری متون تخصصی بر عهده مترجم است.

نکته دیگری که لازم است پیش از ورود به جزئیات ترجمه بدان اشاره شود این است که ظاهراً هر چه قدر به بخش‌های انتهایی کتاب نزدیک‌تر می‌شویم، ترجمه بهتری می‌شود که این مسئله در نوع خود جالب توجه است و شاید بتوان دلیل آن را این دانست که مترجمان با نثر لاکس مأنوس‌تر شده‌اند. البته این به معنای حذف همه مشکلات نیست که قطعاً ارزیابی متن نیازمند مقابله کامل آن است.

با توجه به نکات یادشده، مواردی از مشکلات ترجمه را که تنها ناظر به فصل نخست کتاب است در زیر می‌بینید:

- صفحه ۱۳

از عبارت «موجود بما هو موجود» در ترجمه «being qua being» که معادل بهتری است نسبت به «وجود بما هو وجود» می‌گذریم و به عبارت دیگری در این صفحه توجه می‌کنیم:

متن اصلی:

[Metaphysician] have disagreed about the characteristics associated with those categories and about the relations of priority that tie the various categories together.

ترجمه:

«متافیزیک‌دان ... درباره خصوصیات مربوط به این مقولات و درباره روابط تقدم که مقولات گوناگون را به یکدیگر پیوند می‌دهند اختلاف داشته‌اند».

ارزیابی: در جمله فوق عبارت «روابط تقدم» چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ تقدم نسبت به چه چیز؟ روابط تقدم از چه سنخ روابطی هستند که پیونددهنده مقولات است؟ بی‌شک نخستین معنایی که از «priority» هم به ذهن می‌رسد و هم در کتاب‌های لغت ذکر شده، همان معنای «تقدم» است، اما نخستین برابرگزینۀ همواره بهترین نیست. اکثر فرهنگ لغت‌ها افزون بر «تقدم» معنای «ضروری» و «اضطراری» را نیز به عنوان معادل این واژه ذکر کرده‌اند. حال با گنجاندن یکی از دو معنای اخیر، جمله کاملاً فهم‌پذیر است.

- صفحه ۱۴

«این اختلافات به مباحثاتی انجامیده‌اند که در خود هسته پروژه فلسفی قرار دارند؛ این مباحثات کانون توجه این کتاب‌اند».

ارزیابی: در این بافت، واژه مباحث برابرگزینۀ بهتری است برای «debates»

- صفحه ۱۴

متن اصلی:

«Again, the question is whether...»

ترجمه:

«باز هم پرسش این است که آیا ...»

پیش از بررسی ترجمه باید یادآور شویم که در مقایسه با برخی از متون مقدماتی، نثر لاکس در بخش‌هایی دارای پیچیدگی است. این نقیصه گاه به تبیین ناکافی و البته ابهام‌گونه لاکس از مسئله بازمی‌گردد، (برای نمونه رجوع کنید به فصل ۷: ماهیت زمان) به طوری که فرد برای فهم موضوع، نیازمند مراجعه به متن یا متون مقدماتی دیگر است

- صفحه ۵۳

متن اصلی:

Whereas objects exemplify properties by possessing them, things exemplify kinds by belonging to them.

ترجمه:

«در حالی که اشیاء به واسطه دارا بودن یک ویژگی است که آن را مصداق می‌بخشند. همین چیزها از این جهت که به ویژگی‌ها تعلق دارند، انواع مصداق بخش آنها هستند.»

ارزیابی: متن فوق در پی آن است که نشان دهد، مصداق بخشی ویژگی‌ها و انواع توسط اشیاء با یکدیگر متفاوت است؛ یکی از طریق واجد بودن و دیگری به شیوه تعلق. بدین معنی که اشیاء با واجد شدن ویژگی‌ها و تعلق به انواع آنها را مصداق می‌بخشند، پس معنا ندارد که اشیاء هم واجد ویژگی باشند و هم متعلق به آن. از سوی دیگر حتی اگر برفرض محال، اشیاء به ویژگی‌ها متعلق باشند، چگونه با این تعلق، انواع که خود از سنخ کلی هستند، مصداق بخش اشیاء می‌شوند؟ ظاهراً همه مشکل از آنجا ناشی می‌شود که مترجمان به جای ارجاع دومین ضمیر «them» به «kinds»، آن را به «properties» برگردانده‌اند.

- صفحه ۵۳

متن اصلی:

... kinds constitute the particulars that exemplify them as what they are ...

ترجمه:

... انواع جزئی‌هایی را می‌سازند که آنها را به عنوان آنچه آنها هستند مصداق می‌بخشند ...

ارزیابی: واقعاً درک این قطعه با ترجمه فوق آسان نیست. از آنجایی که مرجع ضمیر «آنها» در این عبارت یکی نیست، پسندیده بود که مترجمان به جای ضمیر، مرجع را جایگزین می‌کردند. بنابراین می‌توان این عبارت را برای ترجمه پیشنهاد داد:

«انواع، جزئی‌ها را تقوم می‌بخشند و جزئی‌ها، انواع را به عنوان ماهیت خود مصداق می‌بخشند.»

- صفحه ۵۳

یکی از شگفتی‌های این صفحه آن است که عبارتی که معادل آن در متن اصلی نیست، در ترجمه گنجانده شده است.

«... اما ویژگی‌ها صرفاً وصف یا مشخصه جزئی‌هایی هستند که از پیش به این صورت مشخص شده‌اند را به صورت پیشینی مقید یا توصیف

۱. توجه اولیه به این اشکال را مدیون دکتر امیر احسان کریمی‌زاده هستم.

ارزیابی: واژه «Again» هر چند به معنای «باز هم» نیز می‌تواند به کار رود، اما از آنجایی که در اینجا مسئله مذکور برای نخستین بار طرح می‌شود، ترجمه به «باز هم» نابجا است. بنابراین می‌توان از کلمه «به علاوه» استفاده کرد.

- صفحه ۲۳

«Nonetheless, the subsequent use of the title Metaphysics ...»

ترجمه:

«استفاده دانشمندان بعدی از نام متافیزیک ...»

ارزیابی: اولاً در متن اصلی معادلی برای واژه «دانشمندان» ذکر نشده است. ثانیاً به کار بردن واژه «دانشمندان» در اینجا نادرست است. حتی اگر مترجمان می‌پندارند که لازم است کلمه‌ای به متن اضافه کنند، بهتر بود معادل فلاسفه یا متفکران را برمی‌گزیدند.

- صفحه ۵۳

یکی از صفحاتی که از آن می‌توان به عنوان ضعیف‌ترین بخش ترجمه نام برد این صفحه است. برای تأیید این ادعا به موارد زیر توجه نمایید:

متن اصلی:

But colors, virtues, and shapes are all monadic. Each is exhibited by objects taken individually.

ترجمه:

«اما رنگ‌ها، ویژگی‌ها و شکل‌ها همگی تک‌موضوعی هستند. هر یک با اشیاء به صورت انفرادی به نمایش درمی‌آیند.»

ارزیابی: اولاً «ویژگی‌ها» ترجمه نادرستی از «virtues» است، بلکه باید به «فضائل» برگردانده شود. (جالب است که مترجمان در صفحات پیشین، ترجمه درستی از آن ارائه کرده‌اند، اما در اینجا مرتکب خطا می‌شوند) در ثانی رنگ و شکل خود در زمره ویژگی هستند، پس اگر مترجمان دقت می‌کردند متوجه می‌شدند که نباید بین دو مصداق ویژگی، عنوان ویژگی به کار رود.

ثانیاً علاوه بر اینکه جمله دوم نامفهوم است. مترجمان «انفرادی» را وصف ویژگی‌ها دانسته‌اند، در حالی که وصف اشیاء است. جمله مذکور در مقام بیان این نکته است که ویژگی‌های مذکور که تک‌موضوعی هستند، توسط اشیاء متفرد متمثل می‌شوند. پس بهتر است چنین ترجمه شود:

«هر یک توسط اشیاء مشخص آشکار می‌شوند»

می‌کنند تا حدود و ثغورشان مشخص شود»

کاملاً معلوم است که اضافه شدن بخش مورد نظر به جمله؛ یعنی بخشی که زیر آن خط کشیده شده، عبارت را کاملاً نامفهوم کرده است.

- صفحه ۵۶

متن اصلی:

what (1) says is a matter of the terms that enter into its composition and the order in which they are placed.

ترجمه:

«محتوای (۱) وابسته به واژه‌هایی است که در ترکیب آن وارد می‌شوند و ترتیبی که در آن قرار می‌گیرند.»

ارزیابی: مترجمان در جاهای متعددی و از جمله اینجا عبارت «enter into» را به وارد یا داخل شدن برگردانده‌اند، در حالی که به معنی «جزو ... آمدن» یا «در زمره ... آمدن» نیز آمده است. به علاوه «composition» افزون بر «ترکیب» به معنی «اجزاء یا عناصر سازنده» هم است. با توجه به این نکات این ترجمه را پیشنهاد می‌دهیم:

«جمله (۱) عبارت است از واژه‌هایی که در زمره اجزای سازنده آن محسوب می‌شوند و ترتیب قرارگرفتن آنها.»

- صفحه ۶۲

متن اصلی:

According to the realist, the fact that the use of a predicate term involves more than the mere identification of the items it is true of is shown by the fact that subject-predicate sentences like our (1)-(8) admit of paraphrases in which the reference to a universal is made explicit.

ترجمه:

«طبق نظر واقع‌گرایان، این واقعیت که استعمال یک واژه محمولی، معنایی بیش از شناساندن صرف مشخص کردن اموری که در آن صادق‌اند دارد، با این واقعیت نشان داده می‌شود که جملات موضوع.محمولی مانند جملات (۱) تا (۸) پذیرای تعبیرهایی می‌شوند که در آنها ارجاع به یک کلی صراحت یافته است.»

ارزیابی: متن بالا از شاهکارهای ترجمه است؛ به طوری که واقعاً نمی‌توان دریافت نویسنده در پی بیان چه مطلبی است، اما وقتی به متن اصلی رجوع می‌کنیم درمی‌یابیم که مؤلف می‌خواهد توضیح دهد که چون می‌توان جملاتی مثل «سقراط شجاع است» را به شیوه‌ای

۲. مقصود جمله «سقراط شجاع است» می‌باشد.

بازنویسی و باز تعبیر کرد که همچون جمله «سقراط مصداق بخش شجاعت است» در آنها ارجاع به کلی کاملاً نمایان است، نمی‌توان گفت که کار محمول صرفاً شناساندن موضوع است. با این توضیحات به ترجمه پیشنهادی زیر بنگرید:

«مطابق با نظر واقع‌گرا، اینکه جملات (۱) تا (۸) ظرفیت آن را دارند که به جملاتی باز تعبیر شوند که ارجاع به کلی در آنها واضح و آشکار است، گویای آن است که استفاده از محمول در جملات صادق، صرفاً تشخیص موضوع نیست.»

- صفحه ۶۳

متن اصلی:

General terms play the predicate role; and, on any theory, general terms mark cases of attribute agreement.

ترجمه:

«واژه‌های عام نقش محمول را بازی می‌کنند؛ و بر طبق هر یک از این نظریه‌ها، واژه‌های عام مواردی از تطابق صفتی را مشخص می‌کند.»

ارزیابی: از ترجمه ناصحیح «on any theory» که بگذریم، واژه «mark» به معنی «مشخص کردن» آمده است که با متن همخوان نیست. بنابراین باید معادل دیگری را برای آن برگزید. در فرهنگ لغت معادل‌هایی نظیر «حاکمی از ... بودن» یا «نشانگر ... بودن» هم در معنای لغت ذکر شده است که می‌توان ترجمه صحیحی از متن ارائه داد. ترجمه زیر یکی از آنها است:

«واژه‌های عام نقش محمول را بازی می‌کنند و طبق هر نظریه‌ای، این واژه‌ها حاکمی از تطابق وصفی هستند.»

اشکال فوق در چند سطر پایین‌تر دوباره تکرار شده است. در آنجا می‌خوانیم: «... طبق تبیین واقع‌گرایان، واژه عامی که موردی از تطابق صفتی را نشان می‌دهد ...» که پسندیده است چنین ترجمه شود: «طبق نظر واقع‌گرا، واژه عامی که نشانگر تطابق وصفی است ...»

- صفحه ۶۶

متن اصلی:

In each case, we have an abstract singular term, and the sentence in question manages to say what it does only because the relevant abstract term is functioning in the way the intuitive account tells us it functions, only because it is playing the referential role of naming a universal.

ترجمه:

«در هر یک از این موارد ما یک واژه منفرد انتزاعی داریم و چون در همه موارد این واژه منفرد انتزاعی دقیقاً به همان صورتی که این تبیینی شهودی به ما می‌گوید عمل می‌کند. یعنی نقش ارجاعی دارد و نامی برای یک کلی است. جمله‌های مورد نظر می‌توانند آنچه را بگویند».

ارزیابی: اینجا هم از ترجمه ناصحیح تکه پایانی متن اصلی «...it is playing» گذر می‌کنیم و به مشکل اصلی می‌پردازیم. با خواندن قطعه فوق، بخشی که زیر آن خط کشیده شده است، برای خواننده این سؤال پیش می‌آید که جمله‌های مورد نظر توان بازگویی چه چیزی را دارند؟ به بیان دیگر واژه «آنچه» به چه چیز بازمی‌گردد؟ کاملاً می‌توان حدس زد که ترجمه درستی از این بخش صورت نگرفته است. بنابراین وقتی با متن اصلی مقابله می‌کنیم، درمی‌یابیم که مقصود آن است که اگر جمله می‌تواند چنین منظوقی داشته باشد، بدان دلیل است که اسم معنا دارای مدلول کلی است. مثلاً جمله «شجاعت یک فضیلت اخلاقی است» را در نظر بگیرید. طبق دیدگاه واقع‌گرا، اگر این جمله می‌تواند این منظوق را داشته باشد، از آن رو است که اسم معنای «شجاعت» نامی برای یک کلی است.

ترجمه پیشنهادی:

در هر جمله‌ای [از جملات یادشده] با اسم معنای مفرد مواجهیم که جمله مزبور صرفاً از آن رو می‌تواند این منظوق خاص را داشته باشد که اسم معنا دقیقاً مطابق با تبیین شهودی ما عمل می‌کند؛ یعنی با نامیدن کلی نقش ارجاعی دارد.

- صفحه ۷۱

وقتی صحبت درباره «ویژگی غیرجسمانی بودن» است که معنایی عام از غیرجسمانی بودن مدنظر است، معنا ندارد که واژه «body» در این بافت را به «بدن» ترجمه کنیم.

یک پیشنهاد:

مترجمان در فصل هشتم، برای دو واژه «Endurantism» و «perdurantism» به ترتیب معادل‌های «دوام‌گرایی» و «امتدادگرایی» را ارائه داده‌اند. هرچند این معادل‌ها ناصواب نیست، اما به نظر می‌رسد می‌توان در اینجا از ادبیات غنی فلسفه اسلامی بهره جست. فیلسوفان اسلامی با تقسیم‌بندی امتداد به ثابت (خط و سطح و حجم) و سیال (زمان)، شیء منطبق بر زمان را شیء سیال یا تدریجی، و در غیر این صورت پایدار می‌دانند. البته روشن است که مباحث فلاسفه اسلامی درباره زمانی بودن یا نبودن اشیا با نظیر آن در فلسفه تحلیلی کاملاً منطبق نیست، اما به کارگیری اصطلاحاتی که تا حدی نشان از نزدیکی مسائل دارد توجه‌پذیر است. بنابراین می‌توان برای دو واژه پیش‌گفته معادل‌های «پایدارگرایی» و «سیال‌گرایی» یا تدریجی‌گرایی را پیشنهاد داد.

سخن پایانی

امیدوار بودیم انتشارات حکمت بتواند با تولید این اثر، گفتار مترجمان را در عمل به خواننده فارسی‌زبان القا کند که این کتاب «از محبوب‌ترین و خوش‌خوان‌ترین مجلدات مجموعه درآمد‌های امروزی راتلج به فلسفه است» و صرفاً مطلبی نباشد که فقط به کار تبلیغ اثر در پشت جلد می‌آید، اما متأسفانه این اتفاق چندان رخ نداده است. با مرور مشکلات پیش‌گفته، مشکلاتی که برخی از آنها با یک نمونه خوانی ساده اجتناب‌پذیر بوده است، این گمان تقویت می‌شود که شتاب و تعجیلی تحیرانگیز در تولید اثر رخ داده که دلیل آن را باید از ناشر پرسید. اگر بنا باشد به پیچیدگی‌های فهم کتابی فلسفی آن هم با درون‌مایه متافیزیکی، دشواری‌های ترجمه را هم بیفزاییم، آن‌گاه نباید انتظار داشت که خواننده غیرمتخصص، اما علاقه‌مند، درک درست و دقیقی از مسائل این شاخه از فلسفه تحلیلی به دست آورد. امیدواریم نقد مذکور گامی برای تصحیح لغزش‌ها برداشته باشد.

نکته دیگری که لازم است پیش از ورود به جزئیات ترجمه بدان اشاره شود این است که ظاهراً هر چه قدر به بخش‌های انتهایی کتاب نزدیک‌تر می‌شویم، ترجمه بهتر می‌شود که این مسئله در نوع خود جالب توجه است و شاید بتوان دلیل آن را این دانست که مترجمان با نثر لاکس مانوس‌تر شده‌اند.

References

Afroogh, Saleh, and Yasser Pourismaeil. *Darāmadī Bi Mitāfizik Muāsir (An introduction to Contemporary Metaphysics)*. Hakmat, 2015. [10.13140/RG.2.2.14495.59045](https://doi.org/10.13140/RG.2.2.14495.59045)